

بازاندیشی حقوقی و قضایی جایگاه شرط وحدت شاکی در اعتبار امر مختوم کیفری

وحید بازوند^۱ / حسین نورمحمدی^۲

* نوع مقاله: پژوهشی / تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۹/۱۲ / تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۰۹

کدمقاله: JHVMN-۲۶۰۱-۱۳۵۲

چکیده

اعتبار امر مختوم کیفری به عنوان یکی از اصول بنیادین دادرسی عادلانه، در نظام حقوقی ایران با ابهامات جدی در ضوابط تحقق و شرایط اعمال مواجه است. سکوت قانونگذار کیفری در تبیین دقیق این قاعده، سبب شده است که دکترین حقوقی و رویه قضایی برداشت‌های متفاوتی ارائه کنند. برخی از حقوقدانان با الهام از آیین دادرسی مدنی و شروط سه‌گانه مندرج در بند ۶ ماده ۸۴ آن قانون، وحدت اصحاب دعوا را شرط اساسی تحقق اعتبار امر مختوم در دعاوی کیفری می‌دانند؛ در حالی که دیدگاه مقابل بر محوریت «وحدت رفتار مجرمانه» و نقش محوری آن در جلوگیری از دادرسی‌های موازی تأکید دارد. این اختلاف نظر در رویه قضایی نیز انعکاس یافته و به صدور آرای متعارض منجر شده است. پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای، مقررات داخلی، مبانی فقهی و اسناد بین‌المللی، به بررسی جایگاه شرط وحدت شاکی در تحقق اعتبار امر مختوم کیفری پرداخته است. در این راستا، ضمن اشاره مختصر به نمونه آرای کیفری که تعارض دو نگرش یادشده را نشان می‌دهد، مبانی نظری و تقنینی قاعده اعتبار امر مختوم تحلیل و پیامدهای عملی هر یک از دو رویکرد مورد واکاوی قرار گرفته است. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که پذیرش وحدت شاکی به عنوان شرط لازم، در عمل موجب تزلزل قطعیت آراء، ایجاد امکان طرح شکایات متعدد در موضوع واحد و کاهش کارآمدی نظام قضایی می‌شود. در مقابل، پذیرش معیار «وحدت رفتار مجرمانه» و «وحدت متهم»، علاوه بر انطباق با مقررات و اصول حقوق کیفری، کارآمدی بیشتری در پیشگیری از صدور آرای متعارض و تحکیم انسجام رویه قضایی دارد.

واژگان کلیدی: اعتبار امر مختوم کیفری، شرط وحدت اصحاب دعوا، شرط وحدت شاکی یا بزه دیده، تعدد شکات، رفتار مجرمانه، موضوع کیفری.

^۱ دکتری تخصصی، دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری، تهران، ایران. (نویسنده مسئول) vahidbazvand۷۰@gmail.com

^۲ دکتری تخصصی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. hoscain.normohamadi۹۶@gmail.com



مقدمه

اعتبار امر مختوم کیفری، به عنوان یکی از سازوکارهای بنیادین تضمین قطعیت، انسجام و کارآمدی نظام عدالت کیفری، از جایگاهی محوری در نظم حقوقی برخوردار است. این قاعده نه تنها از طرح مکرر دعوا در موضوع واحد جلوگیری می‌کند، بلکه با حذف رسیدگی‌های موازی و پیشگیری از آرای متعارض، به تثبیت امنیت قضایی و تحقق دادرسی منصفانه یاری می‌رساند (صادقی و البرزی، ۱۴۰۰: ۱۶۲). با این حال، در نظام حقوقی ایران، قلمرو و شرایط اعمال این قاعده به دلیل سکوت قانونگذار و فقدان معیارهای صریح، همواره محل تردید و اختلاف نظر بوده است. یکی از مهم‌ترین چالش‌های موضوع این اختلاف عقاید، جایگاه و نقش «وحدت شاکی» در تحقق اعتبار امر مختوم کیفری است؛ موضوعی که در سال‌های اخیر به یکی از چالش‌های جدی دکتترین و محاکم تبدیل شده است.

در سطح نظری، دو رویکرد عمده در برابر یکدیگر قرار گرفته‌اند: رویکرد نخست با الگوبرداری از آیین دادرسی مدنی و شروط سه‌گانه مقرر در بند ۶ ماده ۸۴ آن قانون، وحدت اصحاب دعوا را شرط لازم برای اعمال اعتبار امر مختوم می‌داند و معتقد است که با تغییر شاکی، موضوع واحد قابلیت تعقیب مجدد می‌یابد. در مقابل، رویکرد دوم که ریشه در ساختار ماهوی حقوق کیفری دارد، محور را نه بر شخصیت شاکی، بلکه بر «رفتار مجرمانه واحد» و وحدت متهم قرار می‌دهد و معتقد است تغییر شاکی نمی‌تواند روند دادرسی قطعی شده را دوباره مفتوح کند. این تعارض نظری در عمل نیز بازتاب یافته و منجر به صدور آرای متفاوت و بعضاً متناقض در محاکم گردیده است.

پژوهش حاضر با هدف تبیین جایگاه دقیق شرط وحدت شاکی در تحقق اعتبار امر مختوم کیفری طراحی شده و پرسش اصلی آن این است که آیا شرط وحدت شاکی در حوزه کیفری از لوازم ضروری

تحقق اعتبار امر مختوم است یا اینکه ملاک نهایی، وحدت رفتار مجرمانه و هویت متهم محسوب می‌شود؟ برای پاسخ به این پرسش، تحقیق بر چند هدف کلیدی استوار است: واکاوی مبانی تقنینی و فقهی قاعده، تحلیل مقایسه‌ای مقررات داخلی با اصول حقوق بین‌الملل کیفری، بررسی رویه قضایی و تحلیل انتقادی دیدگاه‌های مطروحه در دکترین حقوقی. فرضیه اصلی پژوهش بر این اساس است که شرط وحدت شاکی در حقوق کیفری، برخلاف حوزه حقوق مدنی، جایگاهی در تحقق اعتبار امر مختوم ندارد و مبنای صحیح، تمرکز بر رفتار مجرمانه واحد و شخصیت متهم است. روش تحقیق این مقاله، توصیفی - تحلیلی است و داده‌های پژوهش از طریق مطالعات کتابخانه‌ای، بررسی قوانین داخلی، تحلیل مبانی فقهی و مطالعه اسناد بین‌المللی به‌ویژه اصول منع محاکمه و مجازات مجدد^۱ گردآوری شده است. در این راستا، ابتدا بنیان نظری و فقهی قاعده اعتبار امر مختوم تبیین شده و سپس ساختار تقنینی آن در قوانین ایران با تمرکز بر قانون آیین دادرسی کیفری بررسی گردیده است. همچنین، ارتباط این قاعده با اصول دادرسی عادلانه و مدل‌های تطبیقی در حقوق بین‌الملل کیفری واکاوی شده و در ادامه، با تحلیل نمونه آرای کیفری که تعارض دو رویکرد یادشده را آشکار می‌سازد، پیامدهای عملی هر یک از دو تفسیر موجود ارزیابی شده است. مطالعه ادبیات موضوع نشان می‌دهد که هرچند گروهی از نویسندگان بر ضرورت وحدت شاکی تأکید کرده‌اند، اما بخش قابل توجهی از دکترین و نیز جریان غالب در رویه قضایی معاصر، رفتار مجرمانه واحد را محور تحقق اعتبار امر مختوم می‌دانند. تفسیر اخیر علاوه بر انطباق بیشتر با مبانی نظری و اصول بنیادین دادرسی کیفری، مانع از بروز پیامدهای ناگوار مانند طرح شکایات متعدد در موضوع واحد، اطاله دادرسی و

۱. ne bis in idem

تزلزل قطعیت آراء می‌شود. بدین ترتیب، پژوهش حاضر می‌کوشد با ارائه تحلیلی مستند و منسجم، ضمن تقویت بنیان نظری قاعده، مسیر روشنی برای انسجام و ارتقای رویه قضایی فراهم سازد.

۱- تبیین چالش در امر مختوم کیفری

قاعده اعتبار امر مختوم کیفری، افزون بر پشتوانه‌های تقنینی، ریشه‌ای عمیق در سنت فقهی امامیه دارد و فقهای متقدم و متأخر با استناد به اصول بنیادین ثبات احکام، قطعیت قضا و لزوم حفظ نظم عمومی، بر اعتبار حکم سابق تأکید کرده‌اند. فقها تصریح نموده‌اند که در صورت بی‌اعتنایی به حکم قطعی پیشین، نظام دادرسی با بی‌ثباتی ساختاری مواجه شده و به تدریج ادله اثبات حق، کارکرد و حجیت خود را از دست خواهد داد؛ زیرا هر محکوم‌علیه قادر خواهد بود همان دعوا را نزد قاضی دیگر مطرح کند و از رهگذر عدم تنفیذ حکم سابق، زمینه استمرار خصومت در یک واقعه قضاوت‌شده فراهم می‌شود (علامه حلی، ۱۴۰۹: ۲۳۶). این تحلیل فقهی نه تنها مبنای نظری مهمی برای توجیه قاعده اعتبار امر مختوم فراهم می‌سازد، بلکه نشان می‌دهد که قطعیت و ثبات رأی قضایی، شرط ضروری حفظ اعتماد عمومی به عدالت کیفری است. در حقوق کیفری ایران نیز آرای کیفری پس از قطعیت، واجد اثر امر مختوم بوده و رسیدگی مجدد نسبت به موضوع آن‌ها اصولاً ممنوع است. با این حال، قانونگذار در مواردی استثنائاتی را پیش‌بینی کرده است؛ از جمله تعقیب مجدد کیفری موضوع

ماده ۱۲۷۸ و اعاده دادرسی موضوع ماده ۲۴۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ (ایمانی، ۱۳۸۲: ۶۲). این موارد گرچه به ظاهر نوعی رسیدگی دوباره محسوب می‌شوند، اما در حقیقت در امتداد همان دادرسی پیشین قرار دارند و هدف از آن‌ها نه نقض اصل قطعیت، بلکه تضمین صحت قضاوت، جبران خطای احتمالی و حمایت مؤثر از حقوق بزه‌دیده و محکوم است. بنابراین، کارکرد آن‌ها نه عدول از قاعده اعتبار امر مختوم، بلکه تقویت بنیان‌های عدالت قضایی است. با وجود اهمیت قاعده مذکور، قانونگذار کیفری در مقام تبیین شرایط اعمال آن، رویکرد حداقلی در پیش گرفته و تنها در بند (چ) ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری به آن اشاره کرده است؛ بدون آن‌که معیارهای تحقق یا حدود و ثغور آن را مشخص سازد. این خلأ تقنینی سبب شد که بخشی از دکترین حقوقی، با نادیده گرفتن تفاوت‌های ماهوی میان دادرسی کیفری و مدنی، درصدد جبران این کمبود از طریق اقتباس از مقررات آیین دادرسی مدنی برآیند. بر همین اساس، برخی نویسندگان با وحدت ملاک از بند ششم ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی، سه شرط «وحدت اصحاب دعوا»، «وحدت موضوع یا خواسته» و «وحدت سبب دعوا» را برای تحقق اعتبار امر مختوم در پرونده‌های کیفری لازم دانسته‌اند (آشوری، ۱۳۸۳: ۲۳۱). این الگوبرداری گرچه با هدف پر کردن خلأ قانونی صورت گرفت، اما به سبب

۱. ماده ۲۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری: «هرگاه به علت جرم نبودن عمل ارتكابی، قرار منع تعقیب صادر و به هر دلیل قطعی شود، نمی‌توان بار دیگر متهم را به همان اتهام تعقیب کرد. هرگاه به علت فقدان یا عدم کفایت دلیل، قرار منع تعقیب صادر و در دادسرا قطعی شود، نمی‌توان بار دیگر متهم را به همان اتهام تعقیب کرد، مگر پس از کشف دلیل جدید که در این صورت، با نظر دادستان برای یکبار قابل تعقیب است و اگر این قرار در دادگاه قطعی شود، پس از کشف دلیل جدید به درخواست دادستان می‌توان او را برای یکبار با اجازه دادگاه صالح برای رسیدگی به اتهام، تعقیب کرد. در صورتی که دادگاه، تعقیب مجدد را تجویز کند، بازپرس مطابق مقررات رسیدگی می‌کند».

۲. ماده ۴۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری: درخواست اعاده دادرسی در مورد احکام محکومیت قطعی دادگاه‌ها اعم از آنکه حکم مذکور به اجراء گذاشته شده یا نشده باشد در موارد زیر پذیرفته می‌شود: الف- ... ب- ... پ- ... ت- درباره شخصی به اتهام واحد، احکام متفاوتی صادر شود.

بی‌توجهی به اقتضائات ویژه حقوق کیفری - از جمله نقش عمومی تعقیب، جایگاه بزه‌دیده، و تفاوت مبانی مسئولیت کیفری با مسئولیت مدنی - زمینه بروز چالشی جدی و دوگانگی در تحلیل‌ها و آراء فراهم ساخته است. پیامد این وضعیت، شکل‌گیری اختلاف‌نظر گسترده میان حقوقدانان و بروز رویه‌های متفاوت در محاکم کیفری می‌باشد؛ به‌گونه‌ای که برخی دادگاه‌ها بر مبنای وحدت اصحاب دعوا مانع رسیدگی مجدد شده‌اند، در حالی که برخی دیگر با تمرکز بر وحدت رفتار مجرمانه، تغییر شاکی را مؤثر در سقوط اعتبار امر مختوم ندانسته‌اند. این دوگانگی نه تنها انسجام رویه قضایی را مخدوش کرده، بلکه ضرورت بازنگری تحلیلی و تقنینی در نحوه تفسیر و اعمال قاعده اعتبار امر مختوم در حوزه کیفری را برجسته می‌سازد.

۲- اعتبار امر قضاوت شده در مقررات داخلی

تحلیل جایگاه قاعده اعتبار امر قضاوت‌شده در نظام تقنینی ایران نشان می‌دهد که علی‌رغم نقش حیاتی این قاعده در تضمین ثبات و انسجام دادرسی، مبانی قانونی آن به‌ویژه در قلمرو کیفری، پراکنده، حداقلی و فاقد چارچوب منسجم است. قانون آیین دادرسی کیفری تنها در بند (چ) ماده ۱۳ به «وجود اعتبار امر مختوم» به‌عنوان یکی از موجبات صدور قرار موقوفی تعقیب اشاره کرده، بی‌آنکه عناصر، شرایط، حدود یا قلمرو اعمال این قاعده را مشخص سازد. این شیوه تقنین، که به بیان نتیجه‌بسنده کرده و از تبیین مبانی و مقدمات لازم پرهیز نموده، موجب شده است که بخش عمده‌ای از بنیادهای این قاعده نه از دل نصوص قانونی، بلکه از مسیر برداشت‌های فنی، استنباط‌های تکمیلی و کوشش‌های دکترین حقوقی شکل گیرد. در چنین ساختاری، حقوقدانان برای جبران خلأ ناشی از

سکوت مقنن کیفری، به وحدت ملاک از برخی مواد موضوع همان قانون^۱ واصل سرایت پذیری مقررات دادرسی مدنی تمسک جسته‌اند (خالقی، ج ۱، ۱۳۹۸: ۱۳۸). بر همین مبنا، بند ششم از ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ در تبیین یکی از موانع دادرسی چنین مقرر داشته است: «دعوی طرح شده سابقاً بین همان اشخاص یا اشخاصی که اصحاب دعوا قائم مقام آنان هستند، رسیدگی شده نسبت به آن حکم قطعی صادر شده باشد». این مانع با عنوان «ایراد امر مختومه» یا «ایراد امر قضاوت شده» شناخته می‌شود. بر این اساس، اگر در مورد یک دعوایی یکبار رسیدگی شده و حکم قطعی صادر شده باشد، دیگر امکان رسیدگی مجدد به همان دعوا وجود ندارد؛ زیرا به ماهیت هر دعوایی تنها یکبار می‌توان رسیدگی کرد (شمس، ۱۳۹۱: ۲۷). همانطور که در بالا ذکر شده یکی از شرایط اساسی شمولیت اعتبار امر مختوم در آیین دادرسی مدنی، «وحدت اصحاب دو دعوا» می‌باشد. یعنی هم در دعوایی که سابقاً رسیدگی قطعی صورت گرفته و هم در دعوا جدید، طرفین دعوا می‌بایست واحد باشند و حتی اگر در یکی از این دعاوی، نماینده یکی از طرفین (وکیل، ولی، قیم و ...) اقامه دعوا نموده یا به دعوا پاسخ داده باشد، خللی در اعتبار این قاعده و حصول شرط مذکور ایجاد نخواهد کرد (زند و درویش زاده، ۱۳۸۸: ۸۴۹). مبنای این شرط در دادرسی مدنی، اصل نسبی بودن احکام و وابستگی ماهوی دعوا به اراده طرفین است. با این حال، انتقال بی‌قید و شرط وحدت شاکی به قلمرو کیفری با چالش‌های جدی مواجه است. دادرسی کیفری برخلاف

۱. ماده ۱۵ قانون آیین دادرسی کیفری: پس از آنکه متهم تحت تعقیب قرار گرفت، زبان دیده از جرم می‌تواند تصویر یا رونوشت مصدق تمام ادله و مدارک خود را جهت پیوست به پرونده به مرجع تعقیب تسلیم کند و تا قبل از اعلام ختم دادرسی، دادخواست ضرر و زیان خود را تسلیم دادگاه کند. مطالبه ضرر و زیان و رسیدگی به آن، مستلزم رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی است. ماده ۱۷۷ همان قانون: سایر ترتیبات و قواعد ابلاغ احضاریه و دیگر اوراق قضایی بر اساس قانون آیین دادرسی مدنی صورت می‌گیرد. ماده ۳۱۷ قانون مذکور: حل اختلاف در صلاحیت در امور کیفری، مطابق مقررات آیین دادرسی مدنی است و حل اختلاف بین دادرها مطابق قواعد حل اختلاف دادگاه‌هایی است که دادرها در معیت آن قرار دارد.

دادرسی مدنی، بر محور نظم عمومی و تعقیب رفتار ناقض آن است و جایگاه شاکی در این فرایند، نقش اعلام‌کننده و مشارکت‌کننده است نه صاحب دعوا به معنای مدنی. بنابراین، پذیرش شرط وحدت اصحاب دعوا در حوزه کیفری با ساختار عمومی تعقیب کیفری و اصول بنیادین این عرصه از جمله اصل قطعیت آراء، اصل منع تعقیب مجدد و ماهیت عمومی جرم، همخوانی کامل ندارد. کاستی‌های تقنینی و فقدان قواعد روشن سبب شده است که در تفسیر و اعمال قاعده اعتبار امر مختوم در دادرسی کیفری، اختلاف‌نظرهای گسترده‌ای میان دکترین و محاکم پدید آید. این امر به‌طور طبیعی موجب صدور آرای متعارض و ایجاد تشتت در رویه شده است؛ موضوعی که در بخش‌های بعدی این پژوهش و در تحلیل مصادیق قضایی به تفصیل بررسی خواهد شد.

۳- از منظر اسناد بین‌المللی

بررسی جایگاه اعتبار امر مختوم در اسناد و مراجع بین‌المللی بیانگر آن است که این قاعده نه‌تنها یک نهاد صرفاً داخلی نیست، بلکه به‌عنوان یکی از اصول بنیادین دادرسی عادلانه در سطح فراملی نیز شناسایی شده و کارکرد آن در تضمین امنیت قضایی، حمایت از حقوق متهم و جلوگیری از تعقیب‌های مکرر، جایگاهی محوری دارد. بنابراین حکمی که در پایان روند رسیدگی به یک اتهام توسط مرجع قضایی صالح صادر و طرق عادی اعتراض به آن پیموده و یا ترک شده باشد، صحیح محسوب و مفاد آن اعم از محکومیت یا براءت در خصوص آن موضوع معتبر تلقی می‌گردد (خدابخشی، ۱۳۸۷: ۱۳۹). در نظام حقوق بین‌الملل کیفری، قاعده منع محاکمه و مجازات مضاعف^۱ هم به‌عنوان ابزار جلوگیری از استبداد قضایی و هم به‌عنوان ضمانتی برای حفظ ثبات اجتماعی و اعتماد عمومی

۱. Ne bis in idem



به فرآیند عدالت کیفری تلقی می‌شود. نتیجه چنین رویکردی پذیرش قاعده مذکور در بسیاری از معاهدات، اسناد حقوق بشری و اساسنامه‌های قضایی بین‌المللی می‌باشد. از منظر حقوق بشر بین‌المللی، بند ۷ از ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی که در تاریخ ۱۳۵۳/۰۷/۲۳ اجازه الحاق به آن به تصویب مجلس شورای وقت ایران رسیده است، صریح‌ترین و مهم‌ترین مقرر در خصوص اعتبار امر مختوم محسوب می‌شود. این بند مقرر می‌دارد: «هیچ کس را نمی‌توان برای جرمی که به علت ارتکاب آن به موجب حکم قطعی صادره طبق آیین دادرسی هر کشوری محکوم یا تبرئه شده است، مجدداً مورد تعقیب و مجازات قرار داد». تحلیل مفاد این ماده نشان می‌دهد که معیار اصلی در شمول قاعده، «واقعۀ مجرمانه واحد» است و نه شخص شاکی یا بزه‌دیده. این برداشت با نظر غالب دکترین بین‌المللی نیز همسو است؛ زیرا در فلسفه عدالت کیفری بین‌المللی، نقش بزه‌دیده نسبت به نظام دادرسی داخلی محدودتر بوده و اصل، عدم امکان آغاز روند قضایی جدید درباره موضوعی است که پیشتر فیصله یافته است. در قلمرو حقوق کیفری بین‌المللی، اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی^۱ یکی از مهم‌ترین اسنادی است که قاعده اعتبار امر مختوم را با دقت و صراحت مورد توجه قرار داده است. مطابق بند ۱ (ب) ماده ۲۱ اساسنامه، اصول و قواعد حقوق بین‌الملل و اصول کلی حقوقی مستخرجه از نظام‌های حقوقی جهان، از منابع قابل استناد و اجرا توسط دیوان به شمار می‌آید؛ بدین ترتیب، قاعده منع محاکمه مجدد نه تنها در سطح عرفی، بلکه در قالب یک اصل کلی حقوقی پذیرفته شده است. افزون بر آن، ماده ۱۷ اساسنامه مقرر می‌دارد که اگر موضوعی پیشتر در صلاحیت دولت متبوع بوده و در آن خصوص تصمیم به تعقیب یا عدم پیگرد اتخاذ شده باشد،

۱. ICC

رسیدگی مجدد در دیوان فاقد پذیرش خواهد بود. این قاعده در واقع بیانگر تقدم صلاحیت دولت‌ها و احترام به قطعیت تصمیمات قضایی آنهاست. ماده ۲۰ اساسنامه نیز در سه بند مجزا، مصادیق مختلف منع محاکمه مجدد را برمی‌شمارد و تأکید می‌کند که شخصی که نسبت به رفتار مشخصی قبلاً محاکمه و تبرئه یا محکوم شده است، نمی‌تواند مجدداً در مورد همان رفتار تحت تعقیب قرار گیرد. تحلیل مضمون این ماده نشان می‌دهد که همانند میثاق، محور اصلی در احراز اعتبار امر مختوم، «رفتار ارتكابی» است و نه «هویت شاکیان یا بزه‌دیدگان». بنابراین، حتی اگر تعداد شاکیان متفاوت باشد، وجود یک رسیدگی پیشین که ناظر بر رفتار واحد بوده است، مانع از طرح مجدد دعوای کیفری می‌شود (میرمحمدصادقی، ۱۳۸۲: ۸۶). در مجموع، از مطالعه اسناد بین‌المللی اینگونه استنباط می‌شود که اعتبار امر مختوم در نظام فراملی عمدتاً بر سه رکن استوار است: ۱- رفتار مجرمانه واحد ۲- تصمیم قضایی قطعی قبلی ۳- ضرورت جلوگیری از تعقیب مکرر برای تضمین امنیت قضایی و عدالت. از این منظر، تعیین شرطی همچون «وحدت شاکی» نه تنها با مبانی بین‌المللی این قاعده هماهنگ نیست، بلکه برخلاف منطق حاکم بر دادرسی‌های کیفری بین‌المللی است که محوریت را بر «حقیقت قضایی ثابت‌شده» و «خاتمه یافتن بحران کیفری» قرار می‌دهد. چنین رویکردی تأکید می‌کند که هدف حقوق کیفری بیش از آنکه تأمین حقوق خصوصی شاکی باشد، جلوگیری از بی‌ثباتی قضایی و حمایت از متهم در برابر تعقیب مضاعف است.

۴- از دیدگاه اصول بنیادین دادرسی

از جمله مهم‌ترین اهداف بنیادین دادرسی، حل و فصل سریع اختلاف در جهت تأمین عدالت و حفظ نظم عمومی است (۱: Roland, ۱۹۵۸). این گزاره نه یک شعار حقوقی ساده، بلکه محور نظام‌مند



مبتنی بر کارکرد اجتماعی دادرسی است. دادرسی باید ظرفیتی برای خاتمه بخشیدن به تعارضات اجتماعی فراهم کند تا همگان بتوانند بر اساس قطعیت تصمیمات قضایی برنامه‌ریزی کنند. بنابراین، قطعیت رأی صرفاً یک مطلوب شکلی نیست؛ بلکه شرط لازم برای حفظ امنیت حقوقی، اعتبار نهاد قضا و افزایش اعتماد اجتماعی است. از این رو، ساختار اصولی نظام عدالت ایجاب می‌کند که پس از طی تشریفات قانونی و اعطای ضمانت‌های دادرسی منصفانه، دعوا به سرانجامی قطعی منتهی شود و امکان بازگشایی نامحدود پرونده وجود نداشته باشد. هم چنین مبنای منع رسیدگی مجدد به یک موضوع با طرفین و سبب واحد، ضرورت قطعیت دادرسی است (Martin A.L, ۱۹۷۹: ۴۳۶). این ضرورت، از یک سو حیثیت متهم را در برابر مخاطره دادرسی پی در پی محافظت می‌کند و از طرف دیگر از بکارگیری بی‌مورد منابع قضایی و از بین بردن حیثیت آن جلوگیری می‌نماید؛ زیرا تکرار رسیدگی در موضوع واحد مستلزم بازخوانی مکرر ادله و استفاده مجدد از ظرفیت قضایی است که با منطق قطعیت قضایی در تضاد است. در سطح داخلی، پیوند میان قاعده اعتبار امر مختوم و قاعده منع محاکمه و مجازات مضاعف روشن و قابل تشخیص است. در نتیجه برای برقراری امنیت حقوقی، اجتماعی و اقتصادی در جامعه، ایجاد دادرسی منصفانه، حفظ حیثیت و اعتبار احکام، احقاق حق، فیصله دعاوی، جلوگیری از اطاله دادرسی و صدور احکام متعارض، قاعده اعتبار امر مختوم نقش مهمی ایفاء می‌کند و به عنوان یک ضرورت اجتماعی مطرح می‌شود (احمدی، ۱۳۹۷: ۱۹۵). با این حال، نظام تقنینی ایران در مواد ۷ و ۸ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ نشان می‌دهد که اجرای این اصل در عمل مشروط و مقید به محدودیت‌هایی است. به این تعبیر که شمول قاعده صرفاً نسبت به جرایم تعزیری مقرر شده است و اجرای جزئی یا کلی مجازات، شرط کاربرد قاعده مذکور جلوه داده شده است و ارتباط قاعده با قلمرو جغرافیایی (محاکمه در محل وقوع جرم) و صلاحیت شخصی قاضی

داخلی، دامنه عمل آن را تحدید می کند. این قیود تقنینی، ضمن آنکه ممکن است در مواردی ضروری یا موجه به نظر آیند، در مجموع باعث ایجاد ناهماهنگی میان استانداردهای ملی و معیارهای پذیرفته شده بین المللی شده اند. در نتیجه، اصول بنیادین دادرسی، از جمله قطعیت آراء، منع تعقیب و محاکمه مجدد، کارآمدی دستگاه قضایی، احترام به شأن انسانی متهم و ضرورت اعتماد عمومی به نظام عدالت کیفری، همگی به صورت همگرا بر ضرورت پذیرش قاعده اعتبار امر مختوم تأکید دارند. واقعیت آن است که این قاعده صرفاً برای حفاظت از متهم نیست، بلکه برای حفاظت از «خود نظام عدالت» ضروری است؛ زیرا نظامی که بتوان در آن نسبت به یک رفتار واحد بارها تعقیب کیفری انجام داد، نه تنها امنیت قضایی و پیش بینی پذیری حقوقی را از بین می برد، بلکه اعتبار احکام صادره و مشروعیت نهاد قضا را تضعیف می کند. بنابراین، پذیرش اعتبار امر مختوم به مثابه نتیجه منطقی اصول بنیادین دادرسی، تضمین کننده این است که پرونده کیفری پس از رسیدگی صحیح، برای همیشه مختومه شود و تمامی کنشگران حقوقی اعم از متهم، بزه دیده، جامعه و خود دستگاه قضا بتوانند به حکم صادره به عنوان حقیقت قضایی فصل کننده خصومت اتکاء کنند.

۵- اختلاف عقاید در دکترین حقوقی

در دکترین حقوق کیفری ایران، نسبت به شرط «وحدت شاکی» برای تحقق اعتبار امر مختوم نیز اختلاف نظر وجود دارد که انعکاس آن در رویه قضایی مشهود می باشد. این اختلاف صرفاً یک بحث فقهی یا رویکرد نظری نیست؛ بلکه ریشه در تحلیل های ساختاری حقوق کیفری، نقش عمومی دستگاه تعقیب و تفسیر جایگاه شاکی دارد. دو گرایش اصلی در دکترین قابل تفکیک اند که هر یک مبانی متفاوتی دارند و پیامدهای متفاوتی برای امنیت قضایی و انسجام رویه قضایی در پی دارند.

۵-۱- دیدگاه ملهم از قواعد دادرسی مدنی (ضرورت وحدت شاکی)

عده‌ای از حقوقدانان قائل به آن هستند که شرط وحدت اصحاب دعوی اختلاف مدنی، در قلمرو حقوق کیفری نیز مجری خواهد بود. این عده معتقدند که در امور کیفری منظور از وحدت اصحاب دعوا این است که بزه دیده و متهم در هر دو پرونده یکی باشند؛ مهم نیست که چه کسی در پرونده سابق باعث به جریان افتادن تعقیب کیفری شده باشد و کافی است که در پرونده سابق ارتکاب جرم علیه کسی ادعا شده که در پرونده جدید نیز به عنوان بزه دیده مطرح است و در هر دو پرونده متهم یکی باشد (خالقی، ج ۱، ۱۳۹۸: ۱۳۸). به بیان دیگر معتقدند که چنانچه در دو رسیدگی کیفری با فرض وحدت موضوع (رفتار مجرمانه) و متهم، شاکی یا بزه دیده نیز واحد باشد، رسیدگی دوم مشمول اعتبار امر مختوم خواهد بود و بالعکس چنانچه شاکی یا بزه دیده متعدد باشد، امکان طرح شکایت و تعقیب امکانپذیر است، اگر چه موضوع و متهم در دو رسیدگی واحد باشند. مطابق با این دیدگاه، وقتی شخص شاکی تغییر می‌کند - حتی اگر رفتار مجرمانه واحد باشد - هویت یکی از طرفین دعوا تغییر یافته است و بنابراین امکان استناد به اعتبار امر مختوم از بین می‌رود. این رویکرد بیشتر متکی بر اراده بزه‌دیده (شاکی) است؛ یعنی شاکی نه صرفاً به عنوان اعلام‌کننده جرم، بلکه عاملی است که نقشی فعال در دعوی کیفری دارد. این گروه بر این باورند که حاکمیت و اعتبار امر مختوم علیرغم تغییر شاکی، به معنای نقض حقوق بزه‌دیده جدید است و مانع تحقق عدالت می‌شود، چون حق شکایت او به دلیل رأی قطعی قبلی محدود می‌گردد.

۵-۲- گرایش ساختاری-کارکردی (رد ضرورت وحدت شاکی)

در مقابل، عده‌ای از حقوقدانان استدلال می‌کنند که در امور کیفری بر خلاف اعتبار امر قضاوت شده مدنی، وحدت اصحاب و وحدت جهت (سبب) معتبر نیست و تنها وحدت موضوع و رفتار ارتكابی

ملاک اعتبار امر مختوم است (عابدی، ۱۳۹۹: ۳۸۹). مطابق با این رویکرد، «شاکی» در فرایند کیفری نقشی اعلامی دارد و تغییر وی نباید مانع شمولیت اعتبار امر مختوم شود. از این منظر، ماهیت دادرسی کیفری «عمومی» است؛ تعقیب جرم نه فقط میان شاکی و متهم بلکه در ارتباط با نظم عمومی صورت می‌گیرد. بنابراین، شاکی تنها شروع‌کننده یا اطلاع‌دهنده است و تغییر وی به خودی خود تغییر ماهیت رفتار مجرمانه نیست. این گروه از حقوق‌دانان استدلال می‌کنند که به جای تمرکز بر شاکی، باید بر «وحدت رفتار مجرمانه» و هویت متهم تأکید کرد. آن‌ها بر این باورند که اعتبار امر مختوم باید بر اساس وحدت جرم (یا واحد بودن واقعه مجرمانه) سنجیده شود، نه هویت شاکی. این رویکرد با اصولی چون «قطعیت رأی»، «امنیت قضایی» و «منع تعقیب مضاعف»^۱ همخوانی دارد و از ایجاد امکان طرح شکایات متعدد از سوی شکات مختلف که می‌تواند به سردرگمی در محاکم منجر شود، جلوگیری می‌کند.

از نظر نگارندگان در مقام مقایسه این دو دیدگاه در دکترین حقوقی باید گفت که اولاً: شرایطی که تحت عنوان شروط سه گانه لازم جهت تحقق اعتبار امر مختوم کیفری از آن یاد می‌شود، هیچ منشاء تقنینی مشخصی در نظام عدالت کیفری نداشته و عموماً ماحصل برخی مباحث نظری غیر اجماعی آکادمیک می‌باشد؛ بنابراین ضروری است این گزاره مدنظر قرار گیرد که هر چند اصل «اعتبار امر مختوم کیفری» مبتنی بر نص بوده و تبعیت از آن الزامی است، لیکن شروط تحقق آن توسط مقنن احصاء نگردیده است و بر همین اساس، علاوه بر دکترین حقوقی موجود، استحصال و استنباط آن از اصول و قواعد بنیادین حاکم بر دادرسی‌های کیفری امکانپذیر است، لذا تبعیت افراطی رویه قضایی

^۱. ne bis in idem

از شروط سه گانه دکتربین که ناشی از تصور تقنینی بودن آن است، محل اشکال و نیازمند بازنگری است.

ثانیاً: فارغ از مباحث نظری پیرامون دیگر شروط تحقق اعتبار امر مختوم، متذکر می شود به عنوان یک قاعده بنیادین و اساسی که مستظهر به مبانی شرعی و عقلی نیز می باشد، هیچ گاه و تحت هیچ شرایطی و بدون هیچ استثنایی، در جرایم تعزیری امکان محاکمه مجدد یک شخص، در نظام عدالت کیفری یک کشور به دلیل ارتکاب رفتار مجرمانه واحد وجود ندارد.^۱ بنابراین، بر خلاف حقوق مدنی تنظیم گر در روابط میان فردی، رکن اساسی و محوری در تحقق اعتبار امر مختوم کیفری، رفتار و واقعه مجرمانه است و یکسانی اصحاب دعوی کیفری، هرچند در ارزیابی نظری و عقلی یکی از شروط اعتبار امر مختوم کیفری است، لیکن این شرط در مقایسه با رفتار مجرمانه نقش اساسی و محوری نداشته و در برخی مصادیق متأثر از آن است.

ثالثاً: در تایید و تصدیق نقش محوری «رفتار مجرمانه» در کیفیت امر تعقیب کیفری در ساختار حقوقی و قضایی کشور برخی مستندات قانونی قابل استناد است. به عنوان مثال مطابق با بند ت ماده ۴۷۴ قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ به عنوان یکی از مصادیق محصور در تجویز اعاده دادرسی بیان گردیده است: «درباره شخصی به اتهام واحد، احکام متفاوتی صادر شود». با تاکید بر عبارت اتهام واحد این گونه مستفاد می شود که فارغ از سایر شروط سه گانه مذکور، علی الاطلاق به صورت مطلق، رفتار مجرمانه واحد، قادر به ایجاد دادرسی موازی نبوده و از منظر مقنن این موضوع واجد اشکال است. بنابراین در موضوع حاضر، چنانچه عقیده قاضی رسیدگی کننده مجدداً بر منع

۱. موارد اعاده دادرسی، تجویز تعقیب مجدد و برخی مصادیق دیگر ناظر به استمرار دادرسی در پرونده اولیه بوده و اساساً ارتباطی به تعقیب مستقل کیفری، بدون نقض تصمیمات قطعی سابق ندارد.



تعقیب بوده و نتیجه دادرسی کاملاً مشابه دادرسی سابق تعیین شود، نتیجه اساساً عملی لغو و بیهوده خواهد بود و چنانچه در مغایرت با قرار منع تعقیب سابق مبادرت به صدور قرار جلب به دادرسی نمایند، از نظر مقنن این امر حکایت از اخلال جدی در فرایند دادرسی و انحراف در آن است که می بایستی از طریق اعاده دادرسی تعارض مذکور مرتفع گردد. بنابراین مراتب مذکور وطیف گسترده ای از مستندات قانونی، این گونه استنباط می شود که «رفتار مجرمانه» ملاک و مناط اساسی در تحقق شمول اعتبار امر مختوم است و در این بند از موارد اعاده دادرسی نیز با وجود امکان تصریح به برخی واژه ها و عبارات که در برگیرنده لزوم یکسانی اصحاب دعوی کیفری باشد، مقنن صرفاً به «اتهام واحد» منصرف به «رفتار واحد» نظر داشته و فارغ از وحدت یا تعدد موضوع یا بزه دیده، احکام متفاوت را به دلیل تعارض منطقی و دادرسی موازی فاقد مبنای قانونی، شایسته نقض قلمداد نموده است.

رایعاً: از حیث نظری نیز این برداشت قابل دفاع خواهد بود؛ چرا که فرایند کیفری از ابتدای امر تعقیب تا انتهای آن بر این محور استوار است که آیا اساساً جرمی واقع شده است یا خیر و در صورت وقوع، دلیلی جهت انتساب آن به شخص متهم وجود دارد یا خیر. با این توضیح در مواردی که رفتار واحد مرتکب، متوجه اشخاص متعدد شود و به اعتبار شکایت یکی از بزه دیدگان فرایند کیفری آغاز و در نهایت بر اساس ارزیابی قضایی، نتیجه حکایت از جرم نبودن عمل ارتكابی باشد، طرح مجدد و مکرر شکوائیه از سوی همان شخص یا سایر اشخاص موضوع رفتار، مغیر ماهیت رفتار و متغیر موثری در تفاوت تشخیص نخواهد بود. بنابراین ماحصل فرایند کیفری که حکایت از فقدان وصف کیفری و حتی احراز وصف کیفری و تحمیل یک مرتبه مجازات به شخص است، بنا به قواعد حقوقی مسلم و با به اتکاء به بدیهیات عقلی مذکور کافی برای احراز اعتبار امر مختوم است.

۶- تهاافت در احکام قضایی

یکی از نمودهای بارز چالش نظری در تفسیر و اعمال قاعده اعتبار امر مختوم کیفری، بروز تهاافت و تعارض در رویه قضایی است؛ به گونه‌ای که محاکم کیفری در مواجهه با موضوع واحد، گاه به نتایجی کاملاً متناقض دست یافته‌اند. این اختلاف رویه را باید پیامد مستقیم خلأ تقنینی، برداشت‌های متفاوت از مفهوم «رفتار مجرمانه واحد» و نیز تلاش برخی محاکم برای اقتباس نابه‌جای قواعد آیین دادرسی مدنی در حوزه کیفری دانست. بررسی آرای صادره نشان می‌دهد که دستگاه قضایی در سه محور اصلی دچار دوگانگی شده است: نخست، برداشت متفاوت از ضرورت یا عدم ضرورت وحدت شاکی؛ دوم، تفسیر موسع یا مضیق از مفهوم وحدت موضوع و سبب دعوا؛ و سوم، تشخیص مرز میان قطعیت رأی و امکان رسیدگی مجدد در پرونده‌هایی که با تغییر شاکی مجدداً مطرح می‌شوند.

در رویکرد نخست، برخی دادگاه‌ها با پذیرش این مبنا که وحدت شاکی شرط لازم برای شمول قاعده اعتبار امر مختوم است، بر این باورند که تغییر شاکی، موضوع رسیدگی را از شمول امر مختوم خارج کرده و مسیر رسیدگی مجدد را باز می‌گذارد. استدلال این محاکم، تکیه بر وحدت اصحاب دعوا است و از این منظر، هرگاه بزه دیده (شاکی) جدیدی وارد ماجرا شود — با فرض وحدت رفتار مجرمانه — دعوا از حیث طرفین تغییر یافته و امکان تعقیب دوباره فراهم می‌شود. این رویکرد، با استناد به برخی تفسیرهای مدنی و نیز بر اساس برداشت صوری از ماهیت شکایت کیفری، منجر به صدور آرای گردیده است که در آن‌ها علی‌رغم وجود رأی قطعی سابق، رسیدگی مجدد مجاز اعلام شده است. در مقابل، رویکرد دوم که در سال‌های اخیر بیشتر مورد پذیرش محاکم قرار گرفته، بر این اصل استوار است که ملاک نهایی در اعمال اعتبار امر مختوم، نه هویت شاکی، بلکه یگانگی رفتار مجرمانه و

شخصیت متهم است. دادگاه‌هایی که این تفسیر را پذیرفته‌اند، بر مبنای تحلیل ماهوی از ساختار حقوق کیفری، معتقدند ورود شاکی جدید به هیچ‌وجه ماهیت واقعه مجرمانه را تغییر نمی‌دهد و به همین جهت، چنانچه درباره واقعه واحد پیش‌تر رأی قطعی صادر شده باشد، طرح مجدد آن توسط شاکی جدید، ماهیتاً تکرار دعوا و نقض اصل قطعیت دادرسی محسوب خواهد شد. این محاکم استدلال می‌کنند که پذیرش نظریه نخست، نه تنها موجب تزلزل آراء قطعی می‌گردد، بلکه راه را برای طرح بی‌پایان شکایات موازی و ایجاد هرج‌ومرج در نظام تعقیب کیفری فراهم می‌کند. بررسی جزئی‌تر آرای موجود نشان می‌دهد که اختلاف میان دو رویکرد یادشده تا بدان‌پایه رسیده که حتی در پرونده‌هایی با موضوع واحد و اوضاع و احوال مشابه، دادگاه‌های مختلف برداشت‌های متعارض داشته‌اند. این امر نشان می‌دهد که اختلاف، صرفاً نظری یا فقهی نیست، بلکه در عمل نیز پیامدهای جدی برای امنیت قضایی و انسجام رویه ایجاد کرده است. به‌عنوان نمونه، شعبه ۲۳ دادگاه تجدیدنظر استان تهران در دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۲۳۰۰۰۲۳ مورخ ۱۳۹۳/۰۱/۲۴ مرقوم داشته است: «... نظر به مفاد لایحه تجدیدنظرخواه و توجهاً به این که امر مختومه در مواردی است که طرفین پرونده‌ها و موضوع جرم مطروحه در هر دو پرونده یکی باشند و عنایتاً به این که در پرونده‌های مطروحه، طرفین واحد نمی‌باشند ... لهذا موضوع مطروحه مشمول امر مختومه نبوده و در نتیجه قرار صادره که بر این اساس صادر شده است، مخدوش و بر خلاف موازین قانونی می‌باشد و به استناد بند ۲ قسمت ب ماده ۲۵۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری قرار صادره نقض و جهت ادامه رسیدگی در ماهیت امر پرونده را به دادگاه بدوی صادرکننده قرار اعاده می‌نماید ...». در این رای دادگاه با تأکید بر تغییر شاکی و با این استدلال که شکایت جدید از سوی شخصی مطرح شده که در پرونده قبلی طرف دعوا نبوده است، اعتبار امر مختوم را جاری ندانسته و رسیدگی مجدد را مجاز

اعلام کرده است. به عبارتی در این رأی، دادگاه به طور صریح وحدت اصحاب دعوا را شرط تحقق اعتبار امر مختوم دانسته است. در مقابل، شعبه ۱۰۲ دادگاه کیفری دو شهرستان مبارکه اصفهان در دادنامه شماره ۱۴۰۲۰۹۳۹۰۰۰۲۴۳۶۱۴ مورخ ۱۴۰۲/۰۱/۱۵ با تحلیل ماهوی از رفتار مجرمانه و با تصریح بر اینکه ملاک در اعتبار امر مختوم، رفتار یا واقعه مجرمانه است، طرح شکایت جدید توسط شاکی متفاوت را فاقد اثر دانسته و پرونده را مشمول اعتبار امر مختوم کیفری تلقی کرده و قرار موقوفی تعقیب مورد اعتراض از باب اعتبار امر مختوم را تایید کرده است. بخش مرتبط از رای مذکور به این شرح می باشد: «... اشاره وکیل محترم شکات به عدم تحقق شرط «وحدت اصحاب دعوی» و استفاد از آن در جهت بی اعتباری قرار موقوفی تعقیب از نقطه نظر حقوقی قابل پذیرش و ترتیب اثر نمی باشد، به این توضیح که وکیل محترم شکات مدعی است در شکوائیه اولیه که منتهی به صدور قرار منع تعقیب قطعی گردیده است اسامی تعدادی از شکات درج شده است و در شکوائیه اخیر تعداد دیگری به جز شکات مذکور، درج و تقاضای تعقیب کیفری مطرح شده است، بنابراین و با توجه به اینکه شکات در دو شکوائیه مورد نظر متفاوت هستند، شرط وحدت اصحاب دعوی منتفی و بر همین اساس، امکان سیطره اعتبار امر مختوم در موضوع وجود ندارد. در این رابطه به دلایل آتی دادگاه عقیده بر مردود بودن این استدلال دارد...». همچنین در نشست قضایی شماره ۸۳۳۰-۱۴۰۰ مورخ ۱۳۹۸/۰۵/۱۵ در شهر قم با موضوع شرط وحدت شاکی در تحقق اعتبار امر مختوم کیفری نیز این پرسش مطرح گردیده است: با عنایت به اینکه در اعتبار امر مختومه حقوقی موارد سه گانه وحدت اصحاب دعوی و وحدت سبب و وحدت موضوع شرط می باشد؛ آیا در امور کیفری نیز وحدت شاکی برای شمول اعتبار امر مختومه کیفری شرط می باشد یا خیر؟ مثلاً اگر شخص الف شکایتی مبنی بر خیانت در امانت نسبت به یک فقره چک با سریال معین و مشخص مطرح و منجر به صدور

قرار منع تعقیب شود و مجدداً شخص ب طرح شکایت خیانت در امانت نسبت به همان چک را نسبت به همان شخص (مشتکی عنه قبلی) طرح نماید، موضوع مشمول اعتبار امر مختومه و صدور قرار موقوفی تعقیب می باشد یا خیر؟

نظر هیئت عالی: چنانچه به مناسبت تعدد شکات خصوصی در موضوع واحد پرونده‌های متعددی تشکیل شود صدور حکم برائت یا قرار منع تعقیب قبلی در خصوص شکایت موجب حاکمیت اعتبار امر مختومه نسبت به شکایت شکات بعدی که متعاقب صدور حکم برائت یا قرار منع تعقیب شکایت کرده‌اند، نمی‌شود؛ نتیجتاً نظریه اقلیت مورد تایید اکثریت اعضای هیات عالی است.

نظر اکثریت: در فرض سوال و مثال مطروحه قرار موقوفی تعقیب صادر می‌گردد.

نظر اقلیت: در فرض سوال مجدداً رسیدگی انجام می‌شود.^۱

این موارد که تنها بخش کوچکی از رویه متفاوت محاکم است، نشان می‌دهد که نظام قضایی در غیاب معیارهای روشن تقنینی، در مرحله اعمال قاعده اعتبار امر مختوم با تزلزل و عدم انسجام در رویه مواجه است. ادامه دار بودن این وضعیت، علاوه بر نقض اصول دادرسی عادلانه، به صدور تصمیمات متعارض بیشتر، افزایش احتمال نقض آراء در مراحل بالاتر و کاهش اعتماد عمومی به دستگاه قضا را در پی دارد.

۷- توالی فاسد عملی تبعیت از رویه دادرسی مدنی

۱. سایت حقوقی وکیلک، خدمات حقوقی آنلاین، شرط وحدت شاکی در تحقق اعتبار امر مختوم کیفری، تاریخ بازدید از سایت: ۱۴۰۴/۰۹/۰۱، آدرس سایت: <https://vakilik.com/laws/neshastha/view/NTUxOQ>

با توجه به تفاوت های بنیادین در قلمرو حقوق مدنی و حقوق کیفری، مراجعه به قواعد دادرسی مدنی و مجری دانستن آن در قبال اعتبار امر مختوم کیفری، محل اشکال جدی می باشد؛ زیرا که اولاً: در قلمرو حقوق مدنی سبب دعوا که همان حق شخصی بوده، تجزیه پذیر می باشد و حتی با فرض واحد بودن سبب، برای تمام افرادی که در ایجاد آن دخالت داشته، امکان طرح دعوا و مطالبه به مفهوم عام آن به وجود می آید (ناصری و مستی، ۱۳۹۷: ۶۲). در مقابل در حوزه حقوق کیفری، سبب واحد یا مجازات تجزیه پذیر نبوده و علیرغم متعدد بودن متضررین از جرم، موجب حق جداگانه برای هریک از آنان به منظور تحمیل مجازات بر مرتکب نخواهد بود. ثانیاً: نتیجه دادرسی در دعاوی مدنی صرفاً متوجه اصحاب دعوا می باشد، اما در دعاوی کیفری، آثار آن به عموم جامعه نیز بر می گردد. به همین سبب در دعاوی کیفری غیر قابل گذشت، حتی بدون شکایت متضرر از جرم و با دستور دادستان قابلیت طرح داشته و در جریان رسیدگی قرار می گیرد. ثالثاً: در حقوق کیفری، ملاک اساسی در تحقق اعتبار امر مختوم «رفتار یا واقعه مجرمانه» است و به همین سبب مقنن در ماده ۲۷۸ و بند (ت) ۴۷۴ از قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، در مقام شرایط تجویز تعقیب مجدد متهم و یا اعاده دادرسی بر عبارات «همان اتهام» و «اتهام واحد» تاکید داشته است که با توجه به قرائن موجود در این مواد می توان دریافت که مراد از این عبارات، درواقع «عمل یا رفتار مجرمانه» است. به تعبیر دیگر ملاک قطعی و مختومه بودن یک دعاوی کیفری، رفتار مجرمانه می باشد و تعدد شاکی موجب بی اعتباری امر قضاوت شده کیفری در سابق نبوده و مجالی جهت طرح شکایت و تعقیب مجدد کیفری فراهم نمی نماید. همچنین در صورتی که قائل به این عقیده باشیم که شرط وحدت بزه دیده یا متضرر از جرم را به عنوان یکی از شرایط اساسی حصول اعتبار امر مختوم کیفری ضروری تلقی شود، درعمل با تبعات و آثار نامطلوب ذیل در دادرسی های کیفری مواجه خواهیم شد:

- ۱- با فرض پذیرش دیدگاه عدم شمول اعتبار امر مختوم در صورت تغییر شاکی، چنانچه عقیده قاضی رسیدگی کننده مجدداً بر منع تعقیب بوده و نتیجه دادرسی کاملاً مشابه دادرسی سابق تعیین شود، نتیجه اساساً عملی لغو و بیهوده خواهد بود و چنانچه در مغایرت با قرار منع تعقیب سابق مبادرت به صدور قرار جلب به دادرسی نمایند، از نظر مقنن این امر حکایت از اخلاف جدی در فرایند دادرسی و انحراف در آن است که می بایستی از طریق اعاده دادرسی تعارض مذکور مرتفع گردد.
- ۲- در چنین شرایطی قطعیت آراء به عنوان یکی از اوصاف اساسی آرای کیفری، اعتبار خود را از دست می دهد. این موضوع سبب کاهش هیمنه دستگاه کیفری و ناامیدی و بی اعتمادی آحاد جامعه به آن می شود که در چنین حالتی ممکن است شخص متهم به منظور دفع شکایات متعدد بعدی، متوسل به واکنش های غیرقانونی و مجرمانه شود.
- ۳- اگر در یک موضوع کیفری واحد به سبب تعدد شکات، امکان رسیدگی های متعدد کیفری وجود داشته باشد، این موضوع زمینه سوء استفاده برخی افراد از ابزار کیفری گردیده و موجب می شود که با طرح شکایات متعدد و مستقل، از طرف مقابل شکایت سوء استفاده کرده و زحمت و هزینه های گوناگون برای دستگاه قضایی به دنبال داشته باشند.
- ۴- پذیرش شرط وحدت شاکی، به معنای الزام به تفسیر مدنی در آیین دادرسی کیفری است که ساختار جرم و تعقیب در پرونده های کیفری را به سمت الگوی خصوصی نزدیک می کند. این امر می تواند منجر به تفسیرهای موسع تر در محاکم کیفری شود که برخلاف اصل تفسیر مضیق در حقوق کیفری می باشد.

نتیجه گیری

قاعده اعتبار امر مختوم کیفری، به عنوان یکی از ارکان اساسی دادرسی عادلانه، نقش مهمی در تضمین امنیت قضایی، جلوگیری از اطاله دادرسی و حمایت از حقوق متهم و بزه دیده ایفاء می کند. پرسش اصلی مقاله حاضر، جایگاه شرط وحدت شاکی در تحقق این قاعده است؛ پرسشی که به ویژه در پرتو اختلاف نظر میان دکترین حقوقی و رویه قضایی اهمیت مضاعف یافته است. یافته های تحقیق حاضر بر آن است در حالی که برخی حقوقدانان با الهام از قواعد آیین دادرسی مدنی، وحدت شاکی را شرط لازم تحقق اعتبار امر مختوم دانسته اند، در مقابل رویه قضایی و بخش قابل توجهی از دکترین کیفری بر محوریت «وحدت رفتار مجرمانه» و «وحدت متهم» تأکید می کنند. تحلیل مبانی تقنینی و فقهی و نیز مطالعه تطبیقی اسناد بین المللی مؤید این است که در نظام حقوق کیفری، شرط وحدت شاکی جایگاه بنیادینی در شمول قاعده ندارد؛ بلکه ملاک اصلی، وحدت در رفتار مجرمانه است. پذیرش این رویکرد نه تنها با اصول بنیادین دادرسی منصفانه و قاعده منع محاکمه و مجازات مضاعف هماهنگ است، بلکه از پیامدهای منفی پذیرش نظریه مخالف نیز جلوگیری می کند. از جمله این پیامدها می توان به بی اعتبار شدن قطعیت آراء کیفری، افزایش بار بیهوده بر دستگاه قضایی و ایجاد امکان سوءاستفاده از شکایات متعدد در موضوع واحد اشاره کرد. بدین ترتیب، نتیجه پژوهش حاضر آن است که شرط وحدت شاکی در تحقق اعتبار امر مختوم کیفری واجد ضرورت نیست و تأکید بر آن می تواند سبب تزلزل قطعیت دادرسی و تضعیف کارکرد قاعده مورد اشاره شود. در مقابل، تمرکز بر وحدت رفتار مجرمانه، علاوه بر اتکای بیشتر به مبانی تقنینی و فقهی، در عمل نیز موجب انسجام رویه قضایی، تقویت اعتماد عمومی به عدالت کیفری و جلوگیری از صدور آرای متعارض

خواهد شد. در نهایت باید اعتقاد داشت که انسجام بخشی به قاعده اعتبار امر مختوم کیفری نیازمند بازاندیشی در سرایت پذیری بی قید و شرط قواعد آیین دادرسی مدنی به حوزه کیفری است. تقویت مبانی نظری این قاعده و پذیرش محوریت رفتار مجرمانه می تواند به یکپارچگی و اتقان بیشتر رویه قضایی منجر شود و در نهایت، عدالت کیفری را در راستای تأمین حقوق شهروندان و حفظ نظم عمومی تضمین نماید.



منابع

۱. احمدی، خلیل (۱۳۹۷)، «اعتبار امر قضاوت شده نسبت به دفاعیات خوانده»، فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی، دوره ۴۸، شماره ۲.
۲. آشوری، محمد (۱۳۸۳)، آیین دادرسی کیفری، چاپ هشتم، ج ۱، تهران: انتشارات سمت.
۳. ایمانی، عباس (۱۳۸۲)، فرهنگ اصطلاحات کیفری، چاپ اول، تهران: انتشارات آریان.
۴. حلی، جمال الدین حسن بن یوسف (علامه حلی) (۱۴۰۹ ق)، شرایع الاسلام، شرح: سید عبدالزهر الحسینی، جلد هفتم، بیروت: نشر دارالزهر.
۵. خالقی، علی (۱۳۹۸)، آیین دادرسی کیفری دعاوی ناشی از جرم، جلد اول، چاپ هفتم، تهران: انتشارات شهر دانش.
۶. زندی، محمدرضا و درویش زاده محمد (۱۳۸۸)، دادسرا و دادستان، وظایف قانونی و آیین دادرسی، چاپ اول، تهران: انتشارات جنگل.
۷. شمس، عبدالله (۱۳۹۱)، آیین دادرسی مدنی (دوره بنیادین)، جلد سوم، چاپ دوازدهم، تهران: انتشارات دراک.
۸. صادقی، آزاده و مسعود البرزی ورکی (۱۴۰۰)، بررسی ماهیت اعتبار امرمختوم با رویکرد تطبیقی، مجله مطالعات حقوق تطبیقی، شماره ۱.
۹. عابدی، احمدرضا (۱۳۹۹)، آیین دادرسی کیفری، چاپ دوم، نهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه.



۱۰. میرمحمد صادقی، حسین (۱۳۸۲)، «اعتبار امر مختومه در اساسنامه دادگاه کیفری بین

المللی»، فصلنامه تحقیقات حقوقی، شماره ۳۸.

۱۱. ناصری پرویز و مهران مستی (۱۳۹۷)، «تحقق اعتبار امر مختوم در امور کیفری و شرایط

استناد به آن»، فصلنامه تعالی حقوق، شماره ۱.

۱۲. Ronald, Henry and stark bori (۱۹۵۸). Chose jugee ettierce opposition, paris: L.G.D.J. maxplanck institute.

۱۳. Martin A.L(۱۹۷۹). Estoppel en Droit International public, paris: ed.a.pedone.

۱۴. سایت حقوقی وکیلک، خدمات حقوقی آنلاین، شرط وحدت شاکی در تحقق اعتبار امر

مختوم کیفری، تاریخ بازدید از سایت: ۱۴۰۴/۰۹/۰۱، آدرس سایت:

<https://vakilik.com/laws/neshastha/view/NTUxOQ>

۱۵. شعبه ۲۳ دادگاه تجدیدنظر استان تهران، دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۲۳۰۰۰۲۳ مورخ

۱۳۹۳/۰۱/۲۴، پرونده کلاسه ۵۰۰۱۶۴-۹۲.

۱۶. شعبه ۱۰۲ دادگاه کیفری دو شهرستان مبارکه اصفهان، دادنامه شماره

۱۴۰۲۰۹۳۹۰۰۰۰۲۴۳۶۱۴ مورخ ۱۴۰۲/۰۱/۱۵، پرونده کلاسه

۱۴۰۰۰۹۹۲۰۰۰۲۲۹۱۲۰۱.



Legal-judicial reappraisal of the status of the Requirement of the complainant Unity in the Criminal Res Judicata

Vahid Bazvand^۱ / Hosein Normohamadi^۲

Article Number: JHVMN-۲۶۰۱-۱۳۵۲

Abstract

The principle of criminal res judicata, as one of the fundamental guarantees of a fair trial, faces significant ambiguities in Iranian law concerning its conditions of realization and the criteria governing its application. The silence of the criminal legislator in precisely defining this doctrine has resulted in divergent interpretations among legal scholars and within judicial practice. Some jurists, drawing upon civil procedure and the three-fold requirements set forth in Article ۸۴(۶) of the Code of Civil Procedure, regard the unity of parties as an essential condition for the establishment of res judicata in criminal proceedings. In contrast, the opposing view emphasizes the centrality of the “unity of the criminal act” and its decisive role in preventing parallel proceedings. This divergence has likewise manifested itself in judicial practice, leading to inconsistent and contradictory judgments. This study, employing a descriptive–analytical methodology and relying on library-based sources, domestic legislation, Islamic jurisprudential foundations, and international instruments, examines the role of the unity-of-complainant requirement in the realization of criminal res judicata. In this regard, while briefly referring to sample criminal judgments illustrating the tension between the two interpretive approaches, the study analyzes the theoretical and legislative foundations of the doctrine and evaluates the practical consequences associated with each perspective. The findings indicate that recognizing unity of complainant as a necessary condition, in practice, destabilizes the finality of judgments, enables the filing of multiple complaints concerning the same factual episode, and reduces the overall efficiency of the criminal justice system. Conversely, adopting the criteria of “unity of the criminal act” and “unity of the accused” not only aligns with criminal law principles and procedural norms but also proves more effective in preventing contradictory judgments and enhancing coherence within judicial practice.

Keywords: Criminal Res Judicata, Requirement of Party Unity, Requirement of complainant or Victim Unity, Multiple Plaintiffs, Criminal Conduct.

^۱. Ph.D., University of Judicial Sciences and Administrative Services, Tehran, Iran. (Corresponding Author) vahidbazvand^{۲۰}@gmail.com

^۲. Ph.D., Allameh Tabataba'i University, Faculty of Law and Political Science, Tehran, Iran. hosein.normohamadi^{۹۶}@gmail.com

